

## اشرف مراغی

از سخنوران گمنام آذربایجان یکی نیز اشرف مراغه ایست که در قرن نهم هجری می زیسته و ازین سخنور گمنام در تذکره های معروف از قبیل نصرآبادی دانشکده آذر مجمع الفصحا و غیره نام و نشانی بنظر نرسیده فقط صاحب دانشمندان آذربایجان بنام درویش اشرف مراغی اشاره نموده و شرحی از احوال او را نوشته است از تاریخ تولد وی اطلاعی بدست نیامده یک نسخه دیوان خطی از وی نزد نگارنده موجود است متاسفانه از تصاریف زمان صفحه آخر آن افتاده و تاریخ تحریر آن معلوم نیست لیکن از شیوه خط و جنس کاغذ معلوم میشود که در همان قرن نهم در حال حیات مؤلف کتابت شده است دو صفحه از آن در اینمقاله گراور میشود کاتب زیرسینها سه نقطه گذاشته و آنکه را آنکه نوشته که رسم الخط آن زمان است. این دیوان قریبش هزار بیت است که عبارت از غزل و قصیده و ترجیع بند و رباعیات و مقطعات میباشد. کسی را از سلاطین و بزرگان عصر خود مدح نگفته و کسی را نیز هجو نکرده است قصیده و ماده تاریخی در مرثیه و وفات شاه نعمه الله ولی معاصر خود گفته و خود آن مرحوم درویش مسلک بوده و منسوب به فرقه نعمه اللهی است. چند قطعه از ترجیعات و مقطعات و رباعیات او برای دانستن سبک شعری در اینمقاله بنظر قارئین محترم میرسانیم. بنا بنگارش مرحوم تر بیت در دانشمندان یک نسخه خطی از کلیات دیوان درویش اشرف مراغی در تصرف وی بوده که در سال ۸۵۹ در حال حیات مؤلف نوشته شده

---

(۱) عارف ربانی شاه نعمه الله ولی از عظامای مشایخ قادریه است تاریخ وفاتش را (عارف باسرار وجود) ۸۳۴ و (جنة الفردوس) ۸۳۴ گفته اند در ماهان کرمان مدفونست قبة و بارگاه بسیار عالی دارد

حسب ونسب اورا در همان دیوان خطی چنین نوشته است :

اشرف ابن الشیخ الامام السعید قدوة ارباب الحدیث ابی الحسین ابن الحسن المرغی التبریزی . اوحدی در عرفات نوشته اشرف خیابانی مردی درویش مسلک نمدپوشی بوده و با مردم کم آمیختی و تتبع خمسه را کرده است علیقلی خان واله داغستانی در ریاض الشعرا نام او را درویش اشرف نوشته در صحف ابراهیم مسطور است که مولانا سید اشرف اغلب اوقات خود را در خدمت شاهزاده پیر بوداق خان پسر جهاننشا بن قره یوسف بسر میبرد بعد از کشته شدن پیر بوداق در بغداد با امر و اشاره جهاننشا اشرف به تبریز آمده و عزرات اختیار کرد و در را بروی مردم بست و تازنده بود به مجلس کسی نرفت تا اینکه در سنه هشتصد و پنجاه و چهار ازین دارفانی رحلت نمود دردیوانی که در دست است بنام پیر بوداق پسر جهاننشا مدحی و اشاره ای نیست مرحوم تربیت نوشته که چون میرزا پیر بوداق پسر جهاننشا در سنه ۸۶۱ کشته شده یادرویش اشرف در بغداد حاضر نبوده و یا در تاریخ فوت او سهوی واقع شده محتمل است فوت درویش اشرف در سنه ۸۶۴ واقع شده باشد ایضاً نوشته است مولانا اشرف باندازه دو برابر خمسه نظامی شعر گفته و آنهارا بچهار دیوان قسمت کرده و بهر یکی از آنها دیباچه نوشته و بعنوانین ذیل موسوم کرده است عنوان الشباب خیر الامور باقیات الصالحات مجددات التجلیات بعلاوه ذراوین اربعه صد کلمه حضرت علی علیه السلام را در سنه ۸۳۸ باقطعات فارسی ترجمه کرده است و قسمت دیگر از اشعار درویش اشرف مثنویات پنجگانه است که در مقابل پنج گنج نظامی منظوم ساخته و هر یک از آنها را عنوانی داده است مثنوی اول موسوم است به منهج الابرار که در سال ۸۳۲ از نظم آن فراغت یافته و ابتدای آن اینست :

بسم الله الرحمن الرحیم هست سر آغاز کتاب کریم

مثنوی دوم خسرو و شیرین است که در تاریخ ۸۳۶ تمام کرده و بر ریاض العاشقین

موسوم است اول آن اینست:

خداوند از بهبود بنمای      نقاب از چهره مقصود بگشای  
 مثنوی سوم حکایت لیلی و مجنون است که در سنه ۸۴۲ منظوم نموده و این

مطلع اوست:

ای دل ز تو دیده روشنائی      وز تو بتو کرده آشنائی  
 مثنوی چهارم بنام هفت اورنگ و عشقنامه موصوف است و با بیت ذیل

افتتاح میشود:

ای زمین گستر و زمان آرای      وی جهان پرور جهان پیرای  
 مثنوی پنجم که در سنه ۸۴۸ خاتمه داده و ظفر نامه نام کرده است بیت

اولش اینست:

خدایا توئی پادشاه همه      خداوندی تو پناه همه  
 مولانا اشرف در ضمن مثنویها دو نفر از اولاد خود را اسم برده است که یکی  
 علاءالدین علی و دیگری نظام الدین خضر نام داشته بعضی از اشعار و ترجیع بندهای  
 وی نوشته میشود.

ترجیع بند اول

ما که از باده ازل مستیم	تا ابد با پیاله همدستیم
کی دگر التفات ذره کنیم	ما که با آفتاب پیوستیم
تا که میل وجود شد بظهور	از نهانخانه عدم جستیم
بخرابی و مستی ابدی	عهد با ساقی ازل بستیم
باده عاشقانه نوشیدیم	توبه زاهدانه بشکستیم
از دو عالم بغمزه ساقی	تا مقید شدیم وارستیم

هر کجا هست ساقی ما اوست  
 رگم انف حریف خلق پرست  
 ما درین بحر بی میان و کنار  
 رشته روزگار پیچا پیچ  
 بطلب بکاری که می باشد  
 این شنیدیم در سلوک و سکون  
 مست اوئیم هر کجا هستیم  
 ما بغیر از خدای نپرستیم  
 ماهیانیم لیسک درشتیم  
 همه ز نار بود بگسستیم  
 خدمت پیر را کمر بستیم  
 خواه رفتیم و خواه بنشستیم

لیس مافی الوجود الاهو

الذی لا اله الا هو

### توجیح بند دوم

سالها در سلوک پیچیدیم  
 گاهگاهی گریستیم چو ابر  
 گاه بر خوان حسن بنشستیم  
 گاه مستانه بادهها خوردیم  
 شرح شاهد بعارفان شهود  
 در خرابات عشق بارندان  
 تا نشانی از او بدست آید  
 هر محبی نشان دیگر گفت  
 در سلوک بدیهی و نظری  
 همه عالم ز نور او پر بود  
 زره و سایه و ضیاء و شعاع  
 چون فلک گرد خویش گردیدیم  
 گاهگاهی چو ابر خندیدیم  
 گاه از باغ عشق گل چیدیم  
 گاه رنانه عشق ورزیدیم  
 گاه گفتیم گاه بشنیدیم  
 درد خوردیم و صاف نوشیدیم  
 پای هر ره روی ببوسیدیم  
 چون ز محبوب راه پرسیدیم  
 چونکه دیدیم باز وادیدیم  
 در همه عالمش پرستیدیم  
 همه زان آفتاب رو دیدیم

دور نبود زما اگر گوئیم  
چون درین ره زاهل توحیدیم  
لیس مافی الوجود الا هو  
الذی لا اله الا هو

در مرثیه و تاریخ وفات شاه نعمت الله ولی قصیده‌ای گفته که دارای سی بیت است  
چند بیت نوشته میشود :

سوار ما ازین میدان کجا شد	که میدان خالی از نور و صفاشد
بمردی کس نبودش مردم میدان	نمیدانم ازین میدان چرا شد
ندای ارجعی آمد بگوشش	ازین دار فنا سوی بقا شد
توجه کرد سوی عالم قدس	باول خطوه عرشش زیر پا شد
کلامش هادی ارباب دین گشت	مزارش کعبه اهل صفا شد
چو والی ولایت را ولی بود	جنابش کعبه اهل ولا شد
صبا از مشهد او دلکش آمد	نسیم از مرقد او دلگشا شد
چو نقد مصطفی و مرتضی بود	قرین مصطفی و مرتضی شد
دل اشرف ز فیض نعمه الله	سراسر مظهر نور و صفا شد
چو ذات کاملش نور خدا بود	همان نور خدا پیش خدا شد
شدش زان (جنة الفردوس) تاریخ	که ذات او بفردوس علا شد

۸۳۴

قصیده مفصلی در مدح حضرت علی علیه السلام گفته که مطلعش اینست :

علی در پایه ایمان امیر المؤمنین باشد	امیر المؤمنین باشد امام المتقین باشد
بعلم و حکمت و عفت شجاعت هم قرین باشد	ولایت راصفت این شد ولی حق چنین باشد
اگر چه آدمی از ما و وطن آمد ولی هرگز	نیاید جوهری چون او دگر تا ما و وطن باشد

## در ذم بدخونی گفته

مسلمانانی کسی را شد مسلم  
زبانش دائماً برخیز جاریست  
به نیکو راهی و نیکو سرشتی  
بدی از وی چو شر از خیر دور است  
ز بدخو دوزخ موعود پیداست  
اگر نیکی مسلمانی همین است  
که از هر ناپسندی بر کرانست  
زدستش هر مسلمان در امانست  
نکو خواه همه خلق جهانست  
نکو اندیشه و نیکو رسانست  
به نیکو خوی از جنت نشانست  
و گر بد نام مسلمانی همانست

## ایضاً

بسیار درین زمانه دیدیم  
در شیوه شعر یا ندیمی  
عمری بملازمت تلف کرد  
افلاس و گرسنگی ز حد رفت  
از زمره مردم هنرمند  
باخواجه و میر کرده پیوند  
و ز بعد ملازمت گهی چند  
دستار فروخت یا کمر بند

## ایضاً

چه خوش گفت این سخن آن مرد دانا  
ز حال خویش بانادان مزن دم  
گرت سرریست خود سردار خود باش

## ایضاً

یکشب ز قضا مرده تن زنده دلی را  
گفتیم که باما خبری گوی از آنجا  
دروقت بدیدیم برو نطق گشودیم  
گفتا چه خبر هر چه که کشتیم درودیم

## رباعی

آنمآه نهنان چو برقع از روی گشود  
در آینه حسن خویش بی پایان دید  
آینه گرفت و خود بآینه نمود  
از غایت دلبری دل از خویش ربود

## غزل

اگر در دوش به نرخ جان خریدی  
باو از جان فروشی نیست منت  
که جانی دادی و جانان خریدی  
بهای عشق او اقطاع هستیست  
گر این دادی بهایش آن خریدی  
به یک دیوانگی آشکارا  
هزاران غمزه پنهان خریدی  
اگر در راه او مردی چو مردان  
بمردن عمر جاویدان خریدی  
دل ما را خریدی باز مفروش  
اگر سود و اگر نقصان خریدی  
تو دانی قدر درد یار اشرف  
که در دوش را بصد درمان خریدی